

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عادیات (جله اول)

نجم مفهومی استاد اخوت ۹۶۱۰۵۱۰۷

برای سلامتی خودتان و شیعیان تمام جهان صلواتی عنایت بفرمایید.

برای این که خداوند به همه ما وزن عمل و توفیقات روزافزون عنایت کند، صلواتی بفرستید.

\*\*\*

انشاءالله امروز بحث سوره مبارکه عادیات را آغاز می کنیم. سوره از جهات مختلفی قابل بحث است. در ابتدای جلسات تفسیر المیزان را مرور می کنیم و سپس موضوعاتی پیرامون سوره بیان می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱)

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲)

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳)

فَأَثَرُنَّ بِهِنْفًا (۴)

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵)

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶)

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷)

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸)

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹)

وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰)

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

در تفسیر نمونه، مطالبی که راجع به ثواب قرائت سوره آمده است به این صورت است، در حالی که حضرت علامه (ره) در تفسیر المیزان چندان به ثواب قرائت تاکید نمی کنند.

در تفسیر نمونه، آمده است: «هر کسی این سوره را تلاوت می کند به تعداد حاجیانی که شب عید قربان بودند، ده حسنه می دهند، گویی که ثواب حج را دارد.»

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) است که: «هر کسی سوره والعدایات را بخواند و مداومت کند، خداوند او را در روز قیامت با امیرالمومنین (علیه السلام) محشور و هم نشین می کند.»

اینکه ثواب سوره به حج و همراهی با امیرالمومنین (علیه السلام) آمده است به دلیل شأن نزول است. در واقع این سوره به صورت خاص به عنوان سوره امیرالمومنین (علیه السلام) شمرده شده است و در برخی روایات گفته می شود که این سوره نصف قرآن است.

در حدیثی آمده است که این سوره بعد از جنگ «ذات السلاسل» نازل شد و ماجرا چنین بود:

«در سال هشتم هجرت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خبر دادند که دوازده هزار سوار در سرزمین «یابس» جمع شده و با یکدیگر عهد کرده اند که تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند از پای نشینند!

آن موقع جمعیت شهرها حدود ۲ تا ۳ هزار بوده است که یعنی ده‌ها شهر با هم جمع شدند که ۱۲ هزار نفر شدند تا امیرالمومنین (علیه‌السلام) را به شهادت برسانند و این یعنی مشهور بوده که حضرت (علیه‌السلام) وصی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بوده است. یعنی جانشینی امیرالمومنین (علیه‌السلام) برای دشمن هم واضح بوده است.

پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه به سراغ آنها فرستاد، ولی بعد از گفتگوهای بی‌نتیجه بازگشتند، سرانجام پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) علی (علیه‌السلام) را با گروه کثیری از مهاجر و انصار به نبرد آنها اعزام داشت، آنها به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند و شبانه راه می‌رفتند و صبحگاهان دشمن را در حلقه محاصره گرفتند، نخست اسلام را بر آنها عرضه داشتند چون نپذیرفتند هنوز هوا تاریک بود که به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند، عده‌ای را کشتند، و زنان و فرزندان‌شان را اسیر کردند، و اموال فراوانی به غنیمت گرفتند.

سوره «والعادیات» نازل شد در حالی که هنوز سربازان اسلام به مدینه بازنگشته بودند، پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آن روز برای نماز صبح آمد و این سوره را در نماز تلاوت فرمود، بعد از پایان نماز اصحاب عرض کردند: این سوره‌ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم!

فرمود: آری، علی (علیه‌السلام) بر دشمنان پیروز شد و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد. چند روز بعد علی (علیه‌السلام) با غنائم و اسیران به مدینه وارد شد.»

بعضی معتقدند که این یکی از مصادیق روشن آیه است نه شأن نزول<sup>۱</sup>.

بیان‌هایی نیز حضرت علامه (ره) دارند که به آنها می‌پردازیم. یک‌سری اختلاف نظرها نیز وجود دارد که حضرت علامه (ره) به آنها پرداخته‌اند.

---

<sup>۱</sup>. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۲۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱)

یک سری سوره‌ها با واو قسم هستند مثل نازعات و ذاریات و ... ما چند مدل قسم با «واو» داریم:

(۱) مثلاً والعصر، که فقط یک قسم است.

(۲) والشمس و الضحاهما که قسم‌های پی‌درپی‌اند.

(۳) برخی هم قسم به اسم فاعل‌اند یعنی اسم نیست و مشتق است و پی‌درپی هم هستند مثل والعدایات ...

**عادیات:** مصدر است به معنای دویدن به سرعت.

ما فعلاً وارد واژه‌های التحقیق نمی‌شویم.

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» کلمه «عادیات» از مصدر «عدو» است، که به معنای دویدن به سرعت است، و کلمه «ضبح» به معنای صوتی است که از نفس نفس زدن اسبان در حین دویدن شنیده می‌شود، و آنچه معهود در ذهن همه و معروف در بین اهل لسان است، این است که این کلمه در خصوص اسبان بکار می‌رود، هر چند که بعضی ادعا کرده‌اند که این صدا برای بسیاری حیوانات دیگر نیز دست می‌دهد، و به هر حال معنای آیه این است که: سوگند می‌خورم به اسبان تیزتک، که نفس نفس می‌زنند.<sup>۲</sup>

در واقع نفس نفس اسب یک صدایی دارد که به آن «ضبح» می‌گویند.

«ولی بعضی گفته‌اند: مراد از آن شتران حاجیان است، که صاحبان خود را در روز عید قربان از مشعر به منی می‌برند.»<sup>۳</sup>

این ثواب قرائت اول را دارد. بنابراین برخی ثواب قرائت‌ها جعل شده است. این نشان می‌دهد که فرماندهان جنگی متفاوت هستند و برخی به دنبال صلح می‌روند که دشمن را راضی کنند، مثل همین سیاست‌های امروز که می‌رویم

<sup>۲</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

<sup>۳</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

مذاکره، در صدر اسلام نیز چنین اتفاقی می افتاد که می گفتند که ما و اسلام این قدر قوی شدیم که می توانیم با مذاکره حل کنیم و یکی از رویکردها هم رویکرد امیرالمومنین (علیه السلام) در سوره عادیات است که سوار اسب می شود ولی منتها با تدبیر جلو می رود.

صفاتى که در آیات بعد ذکر شده است به شتر ربطی پیدا نمی کند.

عده ای در کتب اهل تسنن روایاتی که در تأیید امیرالمومنین وجود دارد را حذف می کنند که همه اینها جعل حساب می شود. نظام جعل هنوز بین اهل تسنن رواج دارد و باب فقهی نیز به آن می دهند. یک زمانی می رسد که همه اینها برملا می شود. مسیحیان و یهودیان خیلی از کتب اسلامی را برده اند و از آنها هم محافظت می کنند و روزی که سایه شان از سر دنیا کم شد، می بینیم که نص صریح روایات و غیره چطور خواهد بود. نوعا کتب ما آن طرف است و به کسی نیز واگذار نمی کنند. ان شاء الله زمانی این کتب به ما خواهد رسید.

حضرت علامه (ره) در برخی جاها خیلی واضح می فرمایند:

«ولی صفاتی که در آیات بعدی برای عادیات ذکر کرده با این دو قول که عادیات را به شتران معنا کرده اند نمی سازد.»<sup>۴</sup>

هر چند که بعضی ادعا کرده اند که این صدا برای بسیاری حیوانات دیگر نیز دست می دهد، و به هر حال معنای آیه این است که: سوگند می خورم به اسبان تیز تک، که نفس نفس می زنند. این را روح المعانی گفته است.

ولی بعضی گفته اند: مراد از آن شتران حاجیان است، که صاحبان خود را در روز عید قربان از مشعر به منی می برند. که این هم از مجمع البیان و متأثر از کتب اهل تسنن است.

اسب نوعا برای جنگجویان بوده است و نماد انسانهای حکومتی بوده است.

---

<sup>۴</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

در هر صورت بحث اسب خیلی مهم است و آقای مصطفوی عادیات را روی نفوس عادیه می‌برد و می‌گوید که به ظرافت‌های سوره‌ها باید دقت شود. عادیات مربوط به اسب است و اگر از اسب خارج شود، بعداً از شواهد تاریخی خارج کرده‌اید و بعد هم امیرالمومنین (علیه‌السلام) از این سوره جدا می‌شود.

این جنگی است که جانشین پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در رأس جنگجوهاست. مثل این است که شما بگویید مدیریت کلان کشور دست کسی است که اول جنگجوست. یعنی سمت سرلشگری است. ممکن است خیلی‌ها از این حرف خوششان نمی‌آید که سردار نظامی، مدیر کلان کشور شود و می‌گوید که کشور را نباید به سمت جنگ ببریم. این حرف ما نیست، حرف سوره عادیات است.

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» کلمه «موریات» جمع اسم فاعل از مصدر «ایراء» است، که به معنای برون کردن آتش (از سنگ چخماق) است.<sup>۵</sup>

برون کردن آتش یعنی چه؟ در اثر تصادم شعله‌ای خارج می‌شود یعنی سبب می‌شود که آتش گرفته شود.

«و کلمه «قدح» به معنای زدن به ضرب است وقتی گفته می‌شود: «قدح فاوری» معنایش این است سنگ و چخماق را به هم کوبید، و جرقه بیرون آورد. و منظور از اینکه اسبان عادیات را توصیف کرده به «موریات قدحا» این است که این اسبان در هنگام دویدن در زمین سنگزار جرقه‌هایی از برخورد نعلهایشان به سنگ زمین بیرون می‌جهد.»<sup>۶</sup>

و دوباره بعضی‌ها را بیان می‌کنند:

«ولی بعضی‌ها گفته‌اند: مراد از «ایراء» مکر جنگندگان در میدان جنگ است.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور آتش افروختن است.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور زبان مردان است که آتش‌ها می‌افروزد، و با پاره سخنان سخت و ناهنجار خود فتنه‌ها می‌انگیزند، لیکن این اقوال سخنانی ضعیف است.»<sup>۷</sup>

<sup>۵</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

<sup>۶</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

<sup>۷</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

پس آیه دوم موریات قدحا است. که به خاطر ضربه به سنگ و لغزش سم اسبان منجر به بیرون زدن جرقه است و نشان از سرعت و هیبت سواران اسب است و این تصویری است که در شب است. صحنه به گونه‌ای است که فکر می‌کنید آتش گرفته است. تصور کنید که حدود ۲۰۰ اسب از جایی حرکت می‌کنند که شور و شغف رزمنده‌ها هم در آن است.

«فَالْمَغِيرَاتِ صُبْحًا» کلمه «مغیرات» جمع مؤنث اسم فاعل از باب افعال (اغارة) است، و «اغارة» و همچنین «غارت» به معنای سواره هجوم بردن بر دشمن به طور ناگهانی است، و این جمله که به ظاهر و مجازاً صفت خیل قرار گرفته، در واقع صفت سوارگان صاحب خیل است، و معنایش این است که: سوگند می‌خورم به سوارگان که در هنگام صبح و بناگهانی بر دشمن هجوم می‌آورند.<sup>۸</sup>

از اینجا فضا از اسب به سواره منتقل می‌شود و به طور واضح می‌بینید که دیگر آن اسب نیست که این طور می‌دود و سواره آن مهم است. یعنی شیخون را سواره می‌زند.

بهترین زمان شیخون زدن نیز صبح است. زیرا صبح همان‌هایی که وظیفه‌شان این است که صبح پاس بدهند خواب‌اند و هم آن‌هایی که دیشب پاس داشتند، خواب‌اند و این یعنی صبح است که اکثراً خواب‌اند و این در زندگی روزمره نیز دیده می‌شود.

جنگ‌های قدیم و امروزه ماهیتاً متفاوت بودند. در قدیم همه در یک منطقه جمع می‌شدند و آن موقع‌هایی که فکر می‌کردند فتح قطعی است زن و بچه را هم می‌آوردند و همیشه اهل‌شان را نمی‌آوردند. این یعنی از خانه‌هایتان بیرون بروید که ما زن و بچه‌یمان را بیاوریم و ساکن شویم. حال اگر مردانشان کشته می‌شدند، د این زن و بچه دچار محرومیت می‌شدند و مختصات خاصی داشتند. از طرفی خبر رسانی‌ها به گونه‌ای بود که مثلاً یک جنگ حداقل ۶ ماه طول می‌کشید که خبر ببرند و بیاورند و غیره.

برخی وقت‌ها خانواده‌ها را که می‌بردند، حالت بیمارستان صحرائی بوده که در جنگ احد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) زنان را به خصوص صدیقه کبری (علیهاالسلام) را بردند و آن‌ها جنبه پرستاری و پشتیبانی داشتند. مسجد حضرت

<sup>۸</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

زهره (علیها السلام) نزدیک کوه احد یادگاری از ایشان است. برخی وقت‌ها آوردن زن و بچه کارکرد تضعیف دشمن را داشته است و گاهی هم واقعا مطمئن بودند که پیروز می‌شوند که جنگ ذات السلاسل این حالت را داشته است.

«ولی بعضی گفته‌اند: مراد از مغیرات، شترانی است که سوارگان خود را در روز قربان از مشعر به منی می‌آورند، سنت هم همین است که از مشعر حرکت نکنند تا آفتاب روز عید طلوع کند، و اغاره در اینجا به معنای غارت بردن نیست، بلکه به معنای سیر سریع است.»

ولی این تفسیر از این نظر که خلاف ظاهر کلمه «اغاره» است درست نیست.<sup>۹</sup>

وقتی شتر گفته می‌شود یعنی حمله‌ای در کار نیست... نمی‌دانم چطور معنا می‌کنند!

عادیات و موریات و مغیرات اسم فاعل است و در آیه بعد فعل داریم:

«فَأَثَرُنَّ بِهِنَّ نَقْعًا» کلمه «اثرن» جمع مؤنث غایب از فعل ماضی و از مصدر «اثاره» است که به معنای انگیختن گرد و غبار و امثال آن است، و کلمه «نقع» به معنای غبار است. و معنای آیه این است که: سوگند به هجوم کنندگان در صبح، که با اغاره به دشمن و دست و پاچه کردن آنان گرد و غبار برمی‌انگیزند.»

«ثور» به معنای انقلاب است.

«بعضی از مفسرین در پاسخ از این اشکال که چرا در این سوره، فعل (اثرن) عطف بر اسم فاعل (مغیرات) شده، با اینکه اسم فاعل صفت است، و فعل عطف به صفت نمی‌شود؟

گفته: هیچ عیبی ندارد، چون اسم فاعل مذکور به معنای فعل است و کانه فرموده: «اقسم بالللاتی عدون فاورین فاغرن فاثرن» (سوگند به سوارگانی که نفس زنان می‌دوند، و جرقه از نعل اسبانشان می‌جهد، پس غارت می‌برند و غبار می‌انگیزند).<sup>۱۰</sup>

نزد ادبا می‌گویند که وقتی قرار است چیزی را به چیز دیگر عطف کنید، باید سنخیتی داشته باشند و گرنه قبیح است. می‌گویند که آن اسم فاعل هم حالت فعل دارد.

<sup>۹</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۸۹

<sup>۱۰</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰



حضرت علامه(ره) دیگر جواب این را ندادند یعنی منظورشان این است که وقتی در ادبیات چنین مفهومی هست، دیگر نیاز به پاسخگویی ندارد.

«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» کلمه «وسط» که مصدر فعل «وسطن» است، به معنای توسط- در وسط قرار گرفتن- است، و ضمیر «به» به صبح بر می گردد، و حرف «باء» به معنای حرف «فی» است، که در این صورت معنا چنین می شود: پس در وقت صبح در وسط جمع قرار گرفتند. ممکن هم هست ضمیر به کلمه «نقع» برگردد، و حرف «با» برای ملامت باشد، که در این صورت معنا چنین می شود: پس در هنگام صبح دسته جمعی در وسط غبار قرار گرفتند.<sup>۱۱</sup>

پس در هنگام صبح دسته جمعی در وسط غبار قرار گرفتند.

باء را ملامت می گیرند که مثل لباس است یعنی لباسشان غبار شد. یعنی چقدر گرد و خاکی شده است.

در وسط قرار دادن یعنی مضمحل کردن جمع دشمن. وسط نیز می تواند هر وسطی باشد که دلالت بر فتح داشته باشد.

«بعضی گفته اند: منظور در وسط قرار گرفتن شتران در جمع منی است.

ولی خواننده محترم توجه دارد که حمل کردن آیات پنجگانه، با اینکه تک تک مفردات آن ظهور در سوارکاران دارد، بر شتران حاجیان که از مشعر به منی کوچ می کنند حملی است بی اندازه خلاف ظاهر.<sup>۱۲</sup>

دوباره مبحث شتر مطرح می شود، حضرت علامه(ره) می گوید که این بنده خدایی که سوره را با شتر خوانده است، دچار چه تکلفی شده است! شتر در وسط قرار گرفتن ندارد مگر برای قربانی بردن که شتر را می آورند ولی هیچ معنای خاصی ندارد. ذبح شتر هم که نحر است و به این راحتی نمی توان آن ها را وسط گرفت!

«پس متعین آن است که آیات را حمل بر جنگندگان اسلام کنیم، و سیاق آیات مخصوصاً جمله «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا»، و جمله «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» می رساند که منظور همان جنگندگان است، که خدای تعالی در این آیات به آنان سوگند یاد کرده، و حرف «فاء» در آیات چهارگانه دلالت دارد بر اینکه مضمون آنها مترتب بر همین سوگند است.<sup>۱۳</sup>

<sup>۱۱</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰

<sup>۱۲</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰

وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱)

فَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا (۲)

فَالْمُعِيرَاتِ صُبْحًا (۳)

فَأَثَرُنَّ بِهِنْفًا (۴)

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵)

این ها حالت ترتب دارد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» کلمه «کنود» به معنای کفرانگر است و این آیه مانند آیه شریفه (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ) از آنچه در طبع بشر نهفته شده خبر می‌دهد، و آن این است که پیرو هوای نفس و دلداده به لذائذ دنیا است، و در نتیجه از شکر پروردگارش در مقابل نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته منقطع می‌شود.<sup>۱۴</sup>

انسانی که اسلام را دین اصلی خودش نپذیرد، مشمول حال این آیه است.

ما در این داستان چند طبقه آدم داریم:

(۱) مسلمانانی که رزمنده نیستند.

(۲) رزمنده‌هایی که عادیات نیستند.

(۳) کفاری به جنگ نیامدند.

کنود را به معنای کفور می‌کنند که می‌شود ناسپاس.

---

<sup>۱۳</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰

<sup>۱۴</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۱

«و در این لحن گفتار تعریضی است به آن مردمی که مسلمانان بر سرشان تاختند، و گویا منظور از کفرانگیشان، کفران نعمت اسلام است، که از بزرگترین نعمت‌هایی است که خدا بر بشر و بر آنان انعام فرموده، و چه کفرانی بالاتر از این که چنین نعمتی را که مایه پاکی زندگی دنیا و سعادت حیات ابدیشان است نپذیرند، و کار به جایی برسد که لشکر اسلام بر سرشان بتازد.»

«وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» ظاهر سیاق ضمیرهای پی در پی این است که: ضمیر در جمله مورد بحث هم مانند سایر ضمایر به انسان بر گردد، آن وقت مقصود از شاهد بودن انسان علیه خودش، این می‌شود که انسان خودش آگاه به کفرانگری خود هست، و نیز می‌داند که کفران صفت نکوهیده‌ای است، در نتیجه معنای آیه قبل و آیه مورد بحث این می‌شود که: انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است، و خودش بر این معنا شاهد است، و کفران خود را تحمل می‌کند. پس آیه شریفه در معنای آیه (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) است.<sup>۱۵</sup>

یعنی اگر کنود است، بر کنود بودن خود نیز آگاه است.

«و بعضی گفته‌اند: ضمیر به کلمه «اللَّهِ» بر می‌گردد. ولی وحدت سیاق اجازه نمی‌دهد این چنین مرجع ضمایر را مختلف بدانیم» یعنی (ان الله على ذالك شهيد) است، ولی نمی‌شود چون ضمیر قبلی به انسان است پس ضمیر بعدی را نمی‌توان به خدا برگرداند.

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» بعضی از مفسرین گفته‌اند: لام در جمله «لحب الخير» لام تعلیل است، و کلمه «خیر» در اینجا به معنای مال است، و معنای جمله این است که: انسان برای دوستی مال، بسیار شدید یعنی بخیل و تنگ نظر است.

و بعضی گفته‌اند: مراد آیه این است که: انسان نسبت به مال دنیا شدید الحب است، و این شدت حب وادارش می‌کند به اینکه از دادن حق خدا امتناع بورزد، و مال خود را در راه خدا انفاق نکند. این چنین آیه را تفسیر کرده‌اند.<sup>۱۶</sup>

برخی‌ها خیر را مال گرفتند و برخی نیز مطلق خیر.

<sup>۱۵</sup> ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۱

<sup>۱۶</sup> ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۱

«و بعید نیست مراد از «خیر»، تنها مال نباشد، بلکه مطلق خیر باشد، و آیه شریفه بخواهد بفرماید: حب خیر فطری هر انسانی است، و به همین جهت وقتی زینت و مال دنیا را خیر خود می‌پندارد قهرا دلش مجذوب آن می‌شود، و این شیفتگی یاد خدا را از دلش می‌برد و در مقام شکرگزاری او بر نمی‌آید.»<sup>۱۷</sup>

خیر در این جا بیشتر مفهوم «نفع» دارد و نه مال.

(۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶)

(۲) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷)

(۳) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸)

نمی‌گویند که این‌ها علت همدیگرند بلکه ۱ و ۲ و ۳ هستند.

پس ۳ تا گفته است که سومی یعنی (انه شدید لِحُبِّ الْخَيْرِ).

ناسپاسی در ناحیه باور اتفاق می‌افتد و مقام فعل است.

حبّ الخیر وضعیت طبیعی است، مانند هلوع با آن برخورد می‌کنیم اما اسم آن را نامطلوب طبیعی نمی‌گذاریم، مثل این است که بگوییم اینکه علقه یا مضقه باشیم بد است؟ خیر. اینکه طفل باشید بد است؟ بالغ و عاقل شوید بد است؟ این‌ها مراحل است که باید طی شود. آیا می‌شود گفت که آن طفل نامطلوب است؟ خیر بلکه در مرحله طفل ماندن نامطلوب است.

خیر در همه مراحل زندگی جاری می‌شود. خیر در هر مرحله متفاوت است، در ذات خودش توسعه معنا دارد. مثلاً خیر برای یک بچه آب نبات و در ۷ سال دوم چیز دیگری می‌شود. اگر این را بگیریم حبّ الخیر و خیر را مال معنا کنیم معنایش منفی می‌شود که اشکالی ندارد. پس از یک معنای مطلق به یک معنی منفی توسعه دارد و حالت نسبی دارد. در تمام قرآن تقریباً این عبارت منحصر به فرد است که یک صفت را به طور قطع منفی می‌آورد، که «کنود» است، یک صفت برآیندی و مثبت مثل شهید بودن که قدر مطلق است، و یک صفت حبّ الخیر که ظاهرش منفی است.

<sup>۱۷</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۲

پس ۳ صفت:

- (۱) کاملاً منفی
- (۲) کاملاً ظاهراً مثبت
- (۳) کاملاً ظاهراً منفی

از این‌ها می‌توانیم استفاده‌های زیادی کنیم.

حَبِّ الْخَيْرِ، حالت فطری دارد.

«و بعید نیست مراد از «خیر»، تنها مال نباشد، بلکه مطلق خیر باشد، و آیه شریفه بخواهد بفرماید: حب خیر فطری هر انسانی است، و به همین جهت وقتی زینت و مال دنیا را خیر خود می‌پندارد قهراً دلش مجذوب آن می‌شود، و این شیفتگی یاد خدا را از دلش می‌برد و در مقام شکرگزاری او بر نمی‌آید.»

«أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ ... لَخَبِيرٌ» مصدر «بعثه» نظیر مصدر «بحثه» به معنای بعث و نشر است، یعنی برانگیخته شدن و منتشر گشتن، و در جمله (وَ حَصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) منظور از تحصیل آنچه در سینه‌ها است، جدا سازی صفاتی است که در باطن نفوس است، یعنی صفات ایمان از کفر و رسم نیکوکاری از بدکاری، هم چنان که در جای دیگر فرموده (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ)<sup>۱۸</sup>

در واقع گویا انسان یک سری صفاتی در وجودش وجود دارد که این صفات مخفی است که حتی خودش هم آن‌ها را نمی‌شناسد، (حَصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) یعنی همان بر ملا شدن آن‌ها.

«ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از تحصیل ما فی الصدور، بر ملا شدن نهانی‌هایی است که هر کس در باطن خود پنهان کرده، در آن روز این باطنها ظاهر می‌شود، که هر فردی همانطور که به حساب ظاهرش رسیدند، و جزای اعمال ظاهریش را دادند، به حساب باطنش هم برسند، و جزای آن را نیز بدهند.»<sup>۱۹</sup>

<sup>۱۸</sup> ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۲

<sup>۱۹</sup> ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۲

حضرت علامه (ره) خیلی متعرض این سخن نشدند اما آن را تایید نکردند. علامه (ره) آن را متمایزسازی نامیده‌اند و این بنده خدا بر ملاسازی نامیده است. در عمل هر دو یکی است ولی به نظر می‌آید حرف علامه (ره) دقیق‌تر است.

مثلا جداسازی این است که یک اتفاقی در خانه ما می‌افتد که من با اعضای خانواده درگیری پیدا می‌کنم. اجزای مختلف و صفات مختلفی در این درگیری دخیل‌اند، مثلا به خاطر بخل من بوده یا حسد من، یا صفات درونی‌ترم مثل افسردگی یا اضطراب، یا وسواس (به اصطلاح قرآنی و نه روان‌شناسی) یا به خاطر بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی‌های بی‌جا در من بوده است. هر صفتی به محض این که بروز می‌کند با سایر صفات درگیر است. مثلا یک اتفاق به خاطر ۱۰٪ بخل، ۲۰٪ حسد، ۵۰٪ افسردگی و غیره. (حصّل ما فی الصدور) یعنی درصد هر کدام را متمایز می‌کند.

آن‌هایی که می‌گویند بر ملا کردن، دیگر این طور نمی‌گویند. در واقع متمایزسازی بسیار دقیق‌تر از بر ملاسازی است. به نظر می‌رسد که انسان در حیات دنیا می‌تواند به مقام (حصّل ما فی الصدور) برسد. با علم می‌تواند از آنچه که از او صادر می‌شود، خروجی بگیرد و بر اساس علم ببیند که هر خروجی تحت تاثیر کدام صفات بوده است.

درست است که این اتفاق برای همه بعد مرگ است اما (حصّل ما فی الصدور) را می‌توان به شیوه‌های علمی در همین دنیا داشته باشیم. خیلی کار تهذیب نفس را راحت می‌کند و ندانستن این، تهذیب نفس را دشوار می‌کند. یعنی کسی که بداند یک بچه ۷ ساله پرخاشگر است، پرخاشگری برای این کودک خیلی بد است، مثل اینکه در کودکی به پیری رسیدم! چه معنا دارد بچه‌ای پرخاشگر باشد؟! بررسی می‌کنید تا درمان کنید. مثلا پارک بردن و هدیه خریدن ۱۰٪ کار را نهایتا خوب می‌کند و موقت است و نوعا هم خنثی می‌کند. این درمان‌ها به خاطر آن است که نمی‌تواند علت‌یابی کند.

بنده خدایی دچار پرخاشگری مزمن بود. این یعنی سهمی از مقایسه در او هست. پس یکی اینکه خودش را با دیگری مقایسه می‌کند، دوم اینکه به شدت درونگرا است، به شدت ترس دارد.

پس پرخاشگری یعنی:

(۱) مقایسه (۲) ترس (۳) درونگرایی

به همین نحو می‌گوییم که چند درصد هست و شروع به تحریک و تغییر می‌دهیم. مثلاً محیط را تغییر می‌دهیم تا ببینیم کدام مورد تغییر می‌کند. پرخاشگری دیگری یک اختلال نیست بلکه ۵ مولفه دارد. حال باید درمان کنیم. در درمان باید اول یا از درصد پایینی یا بالایی شروع کنیم و این‌گونه است که سریع در عرض ۳ جلسه مشاوره خوب می‌شود.

مشاوره‌های دینی چون ریشه‌ای کار می‌کنند، خوب هستند.

«و جمله (أَفَلَا يَعْلَمُ) جمله‌ای است استفهامی که بوی انکار از آن می‌آید و استفهامش برای انکار است، و مفعول فعل "يعلم" جمله‌ای است که حذف شده، و مقام دلالت دارد بر اینکه آن جمله چیست، و آن جمله قائم مقام هر دو مفعول فعل «يعلم» است، و جمله «أَفَلَا يَعْلَمُ» با آنچه حذف شده جمله‌ای است تمام، و از کلمه «إِذَا بُعْثِرَ» مطلبی از نو شروع شده، تا انکار در جمله قبل را تأکید کند. و منظور از جمله «مَا فِي الْقُبُورِ» بدنهای آدمیان است.

و معنای آیه- و خدا داناتر است- این است که: آیا انسان نمی‌داند که به خاطر کفران نعمت‌های پروردگارش عقوبت‌هایی دارد که وی به زودی به آن می‌رسد، و با آن جزا داده می‌شود؟ وقتی آنچه بدن در قبرها هست از قبرها بیرون شود، و نهفته‌های در باطن نفوس بر ملا گردد، و معلوم شود در باطن کافرند یا مؤمن؟ مطیعند یا عاصی؟ در آن وقت خدا به وضع ایشان با خبر است، و بر معیار باطن نفوس، جزایشان می‌دهد.<sup>۲۰</sup>

عقوبت شدن به خاطر کفران نعمت. پس دو چیز را نمی‌داند، یکی عقوبت را و یکی به خاطر کفران نعمت.

«بحث روایتی [روایتی راجع به نزول سوره عادیات در باره نبرد امیر المؤمنین (علیه السلام) در جنگ ذات السلاسل، و روایتی دیگر]»

در مجمع البیان، است که: گویند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) لشکری به سوی قبیله‌ای از کنانه گسیل داشت، و منذر بن عمرو انصاری یکی از نقباء را سرپرست آنان کرد، لشکر به طرف آن قبیله روان شد، و مراجعتش طول کشید، منافقان گفتند همه آنان کشته شدند، خدای تعالی سوره مورد بحث را نازل کرد، و خبر داد که (وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا) - نقل از مقاتل.

<sup>۲۰</sup> ترجمه میزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۱

بعضی دیگر گفته‌اند: این سوره وقتی نازل شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به جنگ ذات السلاسل فرستاد، و علی (علیه السلام) لشکر دشمن را شکست داده بود، و این بعد از چند نوبت اعزام لشکر واقع شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بسرکردگی غیر علی (علیه السلام) فرستاده بود، آنها نتوانستند کاری صورت دهند و هر یک لشکر را دچار شکست نموده، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برگشتند، این قصه در حدیثی طولانی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده.

آن گاه فرموده: و از این جهت آن را ذات السلاسل خوانده‌اند که آن جناب شکست فاحشی به ایشان داده و عده‌ای را کشت و جمعی را اسیر نموده، اسیران را در طناب آن چنان به هم بست که گویی در کنده و زنجیرند.

و وقتی این سوره نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خانه به میان مردم آمد و نماز صبح را خواند و در نماز همین سوره را تلاوت کرد، بعد از آنکه نمازش تمام شد اصحابش عرضه داشتند: ما این سوره را نشنیده بودیم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بله علی بر دشمنانش ظفر یافت و خدای تعالی این سوره را فرستاد، و جبرئیل امشب با آوردن آن، فتح علی را به من مژده داد، چند روز بیشتر نگذشت که علی (علیه السلام) با غنائم و اسیران بر سید.<sup>۲۱</sup>

قسمت دوم صحبت ما راجع به موضوعاتی است که در دل سوره مبارکه عادیات است. جلسه بعدی جلسه تعیین و تکلیف ادامه سوره خواهد بود. گویا آقای رجبعلی هم کاری روی سوره عادیات انجام دادند که خوب است سخنان ایشان را هم بشنویم و بعد ببینیم که رزق ما توسط سوره عادیات چگونه رقم خواهد خورد.

\*\*\*

---

<sup>۲۱</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۳



## ساعت دوم

قبل از ادامه بحث در مورد سوره مبارکه عادیات، به «کتاب وزن عمل» که از موضوعات سوره مبارکه قارعه بود می‌پردازیم. از مجموعه کارهای انجام شده به ذهن می‌رسید که اسم کتاب را «بلوغ عمل صالح داشتن» بگذاریم. «مهارت‌هایی برای وزن‌دار کردن عمل». کتابی نوشته شود برای دوره پنجمی‌ها، کسانی که در مدرسه دانشجویی حضور دارند و به دنبال جریان‌سازی هستند. نظام کتاب به گونه‌ای است که فردی که آن را می‌خواند یک آدم فعال انقلابی است که می‌خواهد از حریم انقلاب و شهدا حمایت کند. این افراد مخاطب این کتاب می‌شوند. در کتاب-های مهارتی باید مخاطب کتاب مشخص باشد، در غیر این صورت کتاب کاربردی نمی‌شود.

مقدمه‌ای نوشته شد در مورد ربط «عمل» و «صدق» و «وزن عمل». صدق مربوط به دوره پنجم است. مطالبی پیرامون معنای «عمل صالح»، نقش «عمل صالح»، ارتباط «علم» و «عمل صالح»، «وزن عمل»، رابطه «صدق» و «وزن عمل»، «حق» که محور صدق است.

«صدق» هم‌راستایی با «حق» است و «عمل صالح» عمل مورد پذیرش خدا که همان حق است.

کتاب سه بخش پیدا کرد: ۱- شناخت جلوه‌های حق ۲- صدق ۳- عمل

محورهای هر بخش شامل شناخت حق و حقایق مربوط به زندگی، مظاهر باطل و دوری از آن، تربیت بر مبنای حق و قرار گرفتن در معرض آن، دور شدن از باورهای غیر حق، دوری از اعمال بی‌بهره از حق و این موارد در واقع اسم فصل‌هایی است که احصاء شده است و بر اساس صد صفحه از روایت‌های کتاب «خصال» می‌باشد.

بخش اول؛ شناخت جلوه‌های حق که پنج فصل دارد.

بخش دوم؛ باور حقیقی نسبت به حق که چهار فصل دارد.

بخش سوم؛ عمل بر اساس حکم حق که هفت فصل دارد.

هر بخشی از تعدادی فصل تشکیل شده است و تعدادی مهارت. ساختار هر بخش کتاب را طوری قرار داده‌ایم که هر روایت، یک مهارت را ایجاد می‌کند و برای مهارت‌ها عنوان زده خواهد شد و هر مهارتی تمرین و ارزیابی دارد.

این کتاب می‌تواند کتاب سیر و سلوک اعضای مدرسه دانشجویی و هر کسی که بنا دارد جریان‌سازی قرآنی انجام بدهد، باشد. کتابی که می‌توان با مهارت‌های آن هر فردی خود را ارزیابی کند. حدوداً به صد روایت در کتاب اشاره شده است و در واقع کسی که آن را بخواند به صد روایت عمل کرده است. این کتاب امکان ارزیابی و سیر و سلوک خوبی به افراد می‌دهد.

به عنوان مثال در فصل توجه و آثار و نشانه‌ها، روایتی آمده است که بسیار کاربردی و مهم است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَامَةٌ يُعْرَفُ بِهَا وَيُشْهَدُ عَلَيْهَا وَإِنَّ لِلدِّينِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ الْعِلْمُ وَالْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ بِهِ وَاللِّإِيمَانَ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَكُتْبِهِ وَرُسُلُهُ وَلِلْعَالَمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَبِمَا يُحِبُّ وَبِمَا يَكْرَهُ وَلِلْعَامِلِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَالزَّكَاةُ وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَيَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُ وَ يَتَعَاطَى مَا لَا يَنَالُ<sup>٢٢</sup> وَ لِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَمَنْ دُونَهُ بِالْعَلْبِ وَ يُعِينُ الظُّلْمَةَ وَ لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَ قَلْبُهُ فِعْلُهُ وَ عَلَانِيَتُهُ سِرِّيَّتُهُ وَ لِلثَّائِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَحُونُ وَ يَكْذِبُ وَ يُخَالِفُ مَا يَقُولُ وَ لِلْمُرَائِي ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يَنْشَطُ إِذَا كَانَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ يَتَعَرَّضُ فِي كُلِّ أَمْرٍ لِلْمَحْمَدَةِ وَ لِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَ يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ وَ يَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ وَ لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ لِلْكَسَلَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَتَوَانَى حَتَّى يُفَرِّطُ وَ يُفَرِّطُ حَتَّى يُضَيِّعَ وَ يَضَيِّعُ حَتَّى يَأْتِمَ وَ لِلغَافِلِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ السَّهْوُ وَ اللُّهُوُ وَ النَّسْيَانُ: قَالَ حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ شَعْبٌ يُبْلَغُ الْعِلْمُ بِهَا أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ بَابٍ وَ أَلْفِ بَابٍ فَكُنْ يَا حَمَّادُ طَالِباً لِلْعِلْمِ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُقَرَّ عَيْنُكَ وَ تَنَالَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَاقْطَعْ الطَّمَعِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عُدَّ نَفْسَكَ فِي الْمَوْتَى وَ لَا تُحَدِّثَنَّ نَفْسَكَ أَنَّكَ فَوْقَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَ اخْزَنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ مَالَكَ»<sup>٢٣</sup>

«امام صادق (علیه السلام) فرمود: لقمان بفرزندش گفت: جان فرزند هر چیز را علامتی است که بدان شناخته گردد و گواه آن است دین را هم سه علامت است: دانش و ایمان و عمل بدین، و ایمان را سه علامت است ایمان بخدا و کتابهای آسمانی و پیغمبران خدا و دانشمند را سه علامت است: شناختن خدا و آنچه خدایش دوست دارد و آنچه خدا را ناخوش آید و رفتارکننده بدین را سه علامت است: نماز و روزه و زکاة، و دانشمند نما را سه علامت است: با

<sup>٢٢</sup> (٣). فی بعض النسخ « فیما لا ینال».

<sup>٢٣</sup> الخصال، ج ١، ص: ١٢١

برتر از خود ستیزه کند و ندانسته چیزی گوید و بآنچه در دسترس او نیست دست طمع دراز کند، و ستمکار را سه علامت است: با برتر از خود بنافرمانی ستم روا دارد و با زیر دست بتعدی و زور، و ستمکاران را یار و یاور است و منافق را سه علامت است: زبانش با دلش مخالف است و دلش با کردارش، و نهانش با آشکارش، و گنهکار را سه علامت است: خیانت بورزد و دروغ بگوید و بر خلاف گفته خود رفتار کند و ریاکار را سه علامت است هنگام تنهائی کسل است و چون مردم بنزدش باشند با نشاط است و بهر کاری دست بزند برای خوش آیند دیگران است، و حسود را سه علامت است: پشت سر بدگوئی کند و پیش رو تملق نماید و مصیبت زده را سرزنش کند، و ولخرج را سه علامت است: آنچه را که در خور او نیست میخرد و آنچه را که در خور او نیست می پوشد و آنچه را که در خور او نیست میخورد، و تنبل را سه علامت است: آن قدر کوتاهی کند تا سست گردد، و آنقدر سستی ورزد تا ضایع کند و آنقدر ضایع کند که گنهکار شود، و غافل را سه علامت است: اشتباه و بازی و فراموشی حماد بن عیسی گوید امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر یک از این علامت‌ها را رشته‌های مختلفی است که دانستن همه آنها بیش از هزار باب و هزار باب و هزار باب است ای حماد شبانه روز بدنبال دانش باش و اگر خواستی که چشمت روشن باشد و بخیر دنیا و آخرت بررسی طمع خود را از آنچه بدست مردم است ببر و خود را در ردیف مردگان بگذار و هرگز بخواطرت نگذرد که تو را بر یک نفر از مردم مزیتی است و زبان خویش در دهان نگهدار همان طور که مالت را نگه میداری.»

نشود که در کلاس‌های قرآن باشیم اما به خاطر نداشتن یکسری از خصوصیات نتوانیم از آن استفاده کنیم. مثل اینکه در جای خوش آب و هوایی برویم اما به خاطر عارضه‌هایی که وجود دارد نتوانیم از آن استفاده کنیم.

دستگاه‌هایی که روایات در آن مطرح می‌شود، متفاوت است. مثل ساختار وجودی‌ها است. لازم است که یک دور خود را با منطق اهل بیت (علیهم السلام) بررسی کنیم و ببینیم چه مشکلاتی داریم و بطور جدی در پی برطرف کردن آنها باشیم.

## توضیحات آقای رجبعلی در مورد سوره مبارکه عادیات

سوره مبارکه عادیات (بیان تدبری ساده و مناسب برای تولید آثار هنری، ادبی، رسانه‌ای)

سیر مباحث سوره به صورت زیر می‌باشد که نتیجه چند جلسه ختم مفهومی سوره مبارکه عادیات در مدرسه حمد بوده است و در آن تلفیقی از روش‌های پنج جلد کتاب‌های تدبر و همچنین تدبر ادبی به کار برده شده است.

- متن سوره، بیان ثواب قرائت
- بررسی واژگان سوره (نقطه‌های مفهومی و نسبت آنها در یک قاب)
- بررسی کیفیت ترکیب و تألیف عبارات (بررسی خطوط مفهومی و زاویه دید در قاب)
- بررسی قالب ادبی سوره (کیفیت لحن و نسبت نقاط به دست آمده در مراحل قبل)
- بررسی سوره در کنار سوره‌ای دیگر
- غرض سوره

قبل از شروع کار سطح تماس با سوره را افزایش می‌دهیم، مثلاً اینکه کدام واژه‌ها بدون ترجمه درک نمی‌شوند. بعد وارد سوره می‌شویم و واژگان را بررسی می‌کنیم.

سوره مبارکه عادیات واژگانی دارد که به مثابه نقاط روشنی تعیین کننده بستر مفاهیم موجود در این سوره هستند. بر اساس واژگانی از سوره، باید فرد بستر را بشناسد. واژگانی که ترکیبی از قیامت، جهاد و نقص انسانی است. این می‌شود اولین کار.

### مفهوم واژگان:

- ✓ عدو: سرعت در سیر، متجاوز از حدود جریان عادی تا حدی که از حد ظرفیت عمومی بگذرد
- ✓ ضیح: تضييق في الباطن و تحرج في جریان فعالية
- ✓ وری: هو ستر شيء الى أن يحصل الإخفاء. فان الإبراء يوجب حصول حرارة و نور

- ✓ قدح: هو تأثير فى شىء يوجب نقيصه
- ✓ غور: هو ورود شىء و خفض فى قعر شىء و منخفضه
- ✓ صبح: هو انكشاف فى ظلمة ماديه أو معنويه، و حصول تنور ظاهرى أو باطنى
- ✓ اثر: ما يدل على الشىء و ما يبقى من آثار وجوده
- ✓ نقع: هو تجمع أجزاء و استقرارها فى محل
- ✓ وسط: هو استقرار شىء فى ما بين شيئين أو أشياء
- ✓ جمع: هو انضمام شىء الى آخر
- ✓ انس: هو القرب مع الظهور بعنوان الاستيناس، فى مقابل النفور و الوحشه و البعد
- ✓ كند: هو فقدان التوجه و الشوق الى أمر و عدم الاعتناء و الاهتمام
- ✓ شهد: هو العلم بالحضور عند المعلوم و معاينته
- ✓ خير: هو انتخاب شىء و اصطفاؤه و تفضيله على غيره، ففیه قیدان الانتخاب و الاختيار، و التفضيل، و هذان القیدان ملحوظان فى جميع صيغ اشتقاقها
- ✓ شد: هو ما يقابل الرخاوه، كما أن القوة ما يقابل الضعف، و الخشونه ما يقابل اللين
- ✓ علم: هو الحضور و الإحاطة على شىء
- ✓ بعثر: قلبا شديدا، فزيادة حرف الراء فى آخر الكلمه تدل على الشده و المبالغه و امتداد حاله البعث و شدتها
- ✓ قبر: هو المواراه بحيث يغطى من جميع الجوانب
- ✓ حصل: هو ما يستنتج و يبقى من فعل و انفعال أو عمل أو فكر
- ✓ خبر: هو الاطلاع النافذ و العلم بالتحقيق و الاحاطة و الدقه

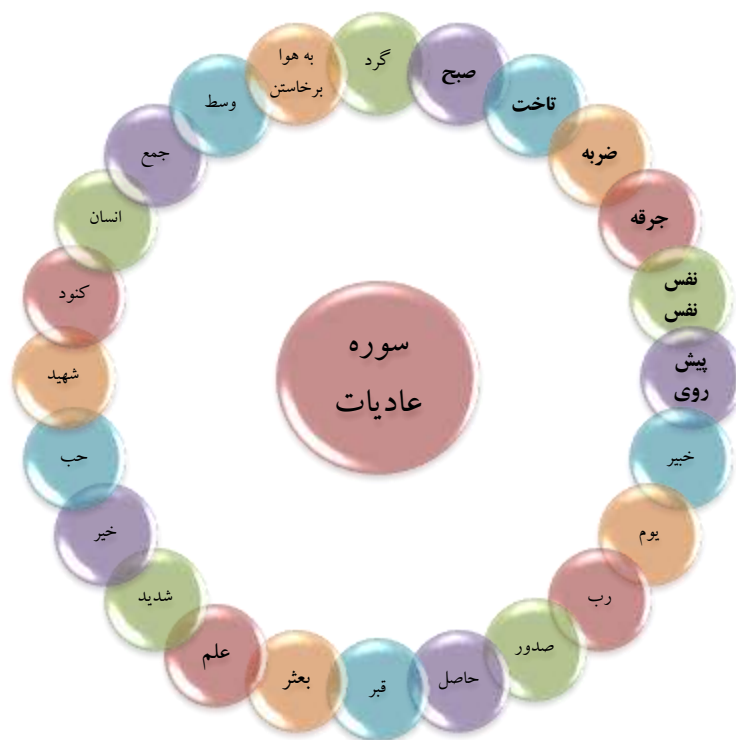
بعد به دنبال تراکم واژگان در سوره و تعیین نسبت‌های آنها با هم هستیم. واژگان موجود در سوره مبارکه عادیات واژگان مشخص و محدودی هستند و با نگاه اجمالی به آنها به این سؤال می‌توان پاسخ داد که این واژگان حکایت از چه بستر و فضایی می‌کنند و از ملاحظه آنها می‌توان فهمید که سراغ چه فضایی را می‌توان در سوره مبارکه عادیات گرفت. به بیان روشن‌تر نقاط مفهومی سوره مبارکه عادیات در یک قاب، چگونه فضایی را ترسیم می‌کنند. این کار بعدها تکمیل شد و تراکم آن بدست آمد.

دقت در واژگان فوق معلوم می‌کند که سوره مبارکه عادیات قابی است از سه بستر در کنار هم:

- بستر جهاد و کارزار
- بستر ساختار انسان
- بستر قیامت

دقت در واژگان فوق معلوم می‌کند که همه واژگان موجود در سوره مبارکه عادیات، نقاطی هستند که نقطه کانونی آنها واژگان مغیرات (کسانی که می‌تازند)، انسان، بعثت می‌باشند. این واژگان به عنوان نقاط شاخص هستند که با وجود آنها بسترهای یاد شده از موارد مشابه متمایز می‌شوند:

- «مغیرات» است که مشخص می‌کند اسب‌ها برای چه منظوری به نفس نفس افتاده‌اند و غیره.
- «انسان» است که نسبت به ربش کنود است و این درحالی است که او بر این حقیقت شهید است و هم بر حب خیر شدید است.
- کلمه «بعثت» است که تغییر شرایط قبور و افشای آنچه در سینه‌هاست را به قیامت منتسب می‌کند.



### بررسی خطوط مفهومی و زاویه دید در قاب

واژگان سوره مبارکه عادیات، به شکل‌های مختلفی با هم ترکیب شده‌اند؛ نحوه ترکیب آنها گویای نکات بسیار مهمی است. نکاتی که می‌توانند خطوط مفهومی موجود در قاب سوره را ترسیم کنند. ترکیبات یاد شده به شرح زیر هستند:

- عادیات صبحاً
- موریات قدحاً
- مغیرات صبحاً
- اثرن به نقعاً
- وسطن به جمعاً
- الانسان لربه لکنود
- وانه ... لشهید

- و انه ...
- لشدید
- علی ذلک
- لحب الخیر
- افلا یعلم اذا...
- بعثر ما فی القبور
- و حصل ما فی الصدور
- ربهم...
- لخبیر
- ان ربهم بهم یومئذ

دقت در ترکیب‌های فوق، معلوم می‌کند که عبارات در سوره مبارکه عادیات شامل اقسام روابط اسنادی (هم فعلیه و هم اسمیه)، اضافی، وصفی، حال، جار و مجروری و غیره است.

بررسی فاعل برای پیدا کردن مخفی‌ها و آشکارهای متن می‌تواند به کار برود. کلمات عادیات، موریات، مغیرات اسم فاعل‌هایی هستند که فاعل در آنها ظاهر نیست. استفاده از ترکیباتی که اثر فعل را در اسم فاعل نشان می‌دهد و خود فعل را نشان نمی‌دهد.

و اتصال (عطف) قسم‌ها به یکدیگر با «فاء» که به معنای پیوستگی این جریان و از شکلی به شکل دیگر درآمدن حالات در یک سیر خطی است.

حال در این سوره به دو شکل مفرد و نیز عبارت دیده می‌شود؛ همچنین وجود مفعول مطلق، ظرف، مفعول به، نایب فاعل‌ها و... همگی صحنه‌های بروز فاعل را در قیدها به خوبی نشان می‌دهند.

«جار و مجرورها» در این سوره از نوع دیگر اتصال و تألیف خبر می‌دهد، اتصالی که خطی را می‌سازد با جهت رو به عقب و تعلق.



«تأکید» و «استفهام» در این سوره ضرب آهنگی از «برجسته کردن توجه» و نیز «برانگیختن توجه» را ترسیم می کند.

### نتایجی که بدست می آید:

✓ نفس نفس زدن اسبها؛ نشان دهنده استمرار حرکت برای رساندن به منتهای ظرفیت؛ به دور و آستانه حرکت رساندن

✓ از اصابت سم اسبها با سنگ و جرقه برخواسته؛ نشان دهنده مصمم بودن و از مسیر خارج نشدن علی رغم لطمه و هزینه و اقسام اصابت؛ به چالش و اصطکاک انداختن

✓ از حمله و تاخت صبح؛ نشان دهنده به چابکی و آماده باش واداشتن

✓ از گرد به پا شده؛ نشان دهنده نمایان شدن فتوحات؛ اهتمام به سرعت و شعاع و وسعت نمایان شدن و به نمایش درآمدن

✓ از نفوذ در قلب دشمن؛ نشان دهنده خطر و ریسک؛ پیوستگی و نفوذ؛ دست و پنجه نرم کردن با عرصه‌های بزرگ و به ظاهر دوردست

### نقش «فاء» در تصاویر شکل گرفته فوق:

✓ چگونه به نهایت رساندن ظرفیت منجر به چالش‌های جدی می شود

✓ و چگونه جدیت منجر به چابکی و قدرت تحرک و مانور می شود

✓ و چگونه آمادگی منجر نمایش دامنه قدرت می شود

✓ و چگونه نمایش قدرت تبدیل به هم‌وردی با عرصه‌های بزرگ و ناممکن می شود (به میان‌داری ختم می شود)

### بررسی قالب ادبی سوره (کیفیت لحن و نسبت نقاط به دست آمده در مراحل قبل)

وقتی به قالب کلی سوره مبارکه عادیات نگاه می کنیم آن را سوره‌ای می یابیم که در قالب ادبی «قَسَم» و «جواب قَسَم» و «استفهام» و نهایتاً «تأکید» جلوه می کند. این قالب کلی، نکات بدست آمده قبلی را به هم اتصال می دهد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا \* فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا \* فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا \* فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا \* فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا \*

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ \* وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ \* وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ \*

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ \* وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ \* إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

▪ صححه جهاد نقش تاکید را ایفا می کند.

▪ شتونی از انسان در این سوره جواب قسم است.

▪ علاج انسان و رسیدنش به نقطه مطلوب علم به هنگام بعثت ... است.

▪ کنود بودن با حاضر دانستن آخرت برطرف می شود.

این سوره کنار سوره مبارکه «انفال» بررسی شد:

در سوره مبارکه انفال، آرایش قلبها که در آن اذن رسول موضوعیت دارد در فضای جنگ بدر ایجاد آرامشی در افراد است تا فرد را میاندار کند.

خدا با نازل کردن سوره عادیات اراده کرده است انسان با حاضر دانستن آخرت، که جلوه گاه خبیر بودن خداوند است، از کندی و ناسپاسی دست بردارد و در راه توحید به مجاهدت پردازد. این سوره همان سوره انفال است از آن جهت که مجاهدت را در پیوند قلوب مؤمنین با خدا و رسول (ایمان حقیقی) و با آسیب شناسی اقسام کنود در بسترهای جبهه جنگ، پشت جبهه و در خطوط دشمن، آرایشی از جامعه را ترسیم می کند که سبب جلب رحمت، نزول امدادهای غیبی و قدرتی شود که بتواند جهانی را مدیریت کند.

**زاویه دید:**

صحنه ای نیمه روشن و به شدت حساس به شکلی که از ظرفیت تاریکی و روشنی عناصری مانند نفس نفس زدن؛ جرقه و گرد و غبار نشان داده شود. از روی آثار پی به فاعل برده می شود. در زنجیره ای از پدیده و آثار که غافلگیری و استمرار ساخته می شود.

**لحن:**

بعث و اثر (غافلگیری و استمرار) یعنی احضار کردن و به حرکت در آوردن که حماسی است.

**بستر:**

جامعه‌ای که به دلیل بی‌اهمیتی به جهاد اولویت‌هایش گم شده؛ پس در خطر گنجی و خمودی است.

**تفکر بلاغی:**

«تفکر بلاغی»: یعنی تفکر در چگونگی به تفکر واداشتن

**فعال‌سازی تفکر با «مَثَل» های سوره مبارکه عادیات**

روش اول: ارتباط یافتن باور و رفتار با اسماء الهی؛

روش دوم: مشاهده خود در آینه آیات الهی؛

روش سوم: شکر نعمت قرار گرفتن در ولایت الهی.

**فعال‌سازی تفکر به وسیله «قَصَص» در سوره مبارکه عادیات**

روش اول، حکایت کردن با پشتوانه اسماء الهی

روش دوم پیامبران دیدن با حکایت آیات الهی

روش سوم دگرگون ساختن، با حکایت از ولایت الهی

**فعال‌سازی تفکر به وسیله «زُّبُر» در سوره مبارکه عادیات**

روش اول: بلاغت یافتن، در هم کلامی با اسماء الهی

روش دوم: ابلاغ کردن، با پس زمینه آیات الهی

روش سوم: تسلیم ساختن، با نشان دادن ولایت الهی

### فعال‌سازی تفکر به وسیله «سوال» در سوره مبارکه عادیات

روش اول: جهت دادن، با مطالبه اسماء الهی

روش دوم: توجه دادن، با توصیف خواستن از آیات الهی

روش سوم: به جریان انداختن، با وجدان کردن ولایت الهی

### فعال‌سازی تفکر به وسیله «بینه» در سوره مبارکه عادیات

روش اول: جهت دهی به سندی مبتنی بر اسماء الهی

روش دوم: درجه بندی اهمیت، با مقیاس آیات الهی

روش سوم: نشانه گذاری برای تعیین نسبت ارتباط با ولایت الهی

### بحث دوم استخراج مباحث پژوهشی سوره

مباحث پژوهشی سوره یا محورها و موضوعات پژوهشی سوره:

۱- ویژگی‌های طبیعی انسان یا انسان در وضعیت پایه یا انسان در وضعیت غیر تربیت شده و از سویی بحث «کنود»، «شهدید» و «لحبّ الخیر الشدید» یک سه گانه وضع طبیعی ایجاد می‌کند و با «افلا یعلم» و «حصّل ما فی الصدور» و «خبیر بودن رب» یک سه گانه هوشیار درست می‌شود.

۲- فرایند «جهاد در راه خدا» یعنی ویژگی‌های مجاهد و جهاد در راه خدا. وقتی می‌گوییم فرآیند؛ «مقدمه»، «لازمه» و «نتایج و آثار» را شامل می‌شود. بر اساس این سوره می‌توان یک مدل «جهاد» استخراج کرد و شاخص گذاری می‌شود که آیا جهادها درست است یا خیر.

۳- تألیف‌های اجتماعی جهت‌دار و شکستن تألیف‌های اجتماعی به صورت جهت‌دار و نظام و درهم شکستن نظام (صف‌دار بودن یا شکستن صف). این بحث جزء مفاهیم لازم سوره است. در این بحث، لازم «والعادیات» داشتن یک «تألیف» است و لازم فوسطن به جمعا «شکستن یک تألیف» است. از یک تألیف شروع می‌شود و به تألیفی ختم می‌شود. «امت‌سازی» و مباحثی از این دست مربوط به این موضوعات می‌شود. امتی را تشکیل می‌دهد و از سویی امتی را می‌شکند. «تمدن‌سازی» مثل امت‌سازی است. «جمع» داریم و «وسط» که از این دو مفهوم امت و امام بدست می‌آید. در مفهوم امت، امام و جمع هست و در آن مفهوم «حب الخیر» هم وجود دارد چرا که جمع شدنشان بواسطه «نفع» بوده است. در مفهومش «شهدید» هم هست. شهدید هم مولفه دیگر امت است.

۴- دنیا و آخرت موضوع چهارمی است که می‌توان در سوره کار کرد. ویژگی‌های دنیا و آخرت و سیر رسیدن به آخرت و رخدادهای این حوزه و تعاریف دنیا و آخرت و رویکردهای جدید در حوزه دنیا و آخرت را می‌توان استخراج کرد. یک طرف این موضوع «بعث» است و یک سو بحث «کنود» بودن. دنیا و آخرت واقعی، دنیایی ظاهری، آخرتی ظاهری، دنیایی با رویکرد عمیق‌تر و آخرتی با رویکردی عمیق‌تر. در دنیای ظاهر به هر حال سوار اسب می‌شود؛ آخرتی ظاهر همان قبر و برانگیختگی؛ دنیا با رویکرد عمیق یعنی گرفتار کنود شدن؛ آخرت با رویکرد عمیق می‌شود فوسطن به جمعا. در دنیا ماندن می‌شود کنود بودن یا کوچ به آخرت با عادیات شدن محقق می‌شود.

(استاد اخوت: مطالب مطرح شده توسط آقای رجبعلی در مورد نحوه نگاه به سوره با دستگاہ‌های فکری مختلف در مورد همه سوره‌ها کاربرد دارد و به فرد مشاهده خاص می‌دهد. این در مورد خود سوره نیست و در همه سوره‌ها کاربرد دارد.)

۵- موضوع تعادل به شکل عادیاتی، شکل خاصی از دین‌داری است. خدا در قرآن نظامی از تعادل را مطرح کرده است. تعادلی که ما مطرح می‌کنیم قرار گرفتن در وسط است اما وسط چه چیزی؟! مثلا در راه خدا فردی را می‌بینیم که اموالش را انفاق کرده و همه وقت‌هایش را در راه خدا صرف می‌کند. شما به او می‌گویید نباید همه وقت‌هایت را صرف راه خدا کنی باید تعادل داشته باشی در زندگی و بخشی را باید برای خودت بگذاری. این یک فهم عرفی از اعتدال است. اعتدال‌هایی که مطرح می‌کنند با انقلابی‌گری سازگاری ندارد. اصلا اعتدال را مطرح می‌کنند تا جلوی انقلابی‌گری یا به قول خودشان افراطی‌گری را بگیرند. در صورتی که طبق این میزان، حضرت امام (ره) اصلا اعتدال نداشته است چون او اعتقاد داشت نظام جمهوری اسلامی به کار همه عالم کار دارد و پرچم اسلام باید در جهان برافراشته شود. در صحیفه نور به طور مفصل در این زمینه صحبت شده است. پس این اعتدال که مقابل انقلابی‌گری قرار می‌گیرد، مورد نظر خدا و رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیست. چابکی در اقامه دین را اعتدال می‌داند و در غیر این صورت فرد را کنود می‌شمارد. در تعادل‌های عرفی شجاعت وسط قرار می‌گیرد و بسیار شجاع بودن را تهور و کم شجاع بودن را ترس می‌گویند. در حالیکه در تعادل قرآنی شجاعت یک معنا دارد و یک نقطه بیشتر نیست. همراه با «علم» و «تدبیر» است و شاخص در آن قرآن می‌باشد نه نگاه و نظر مردم. هرکسی به امیرالمومنین (علیه‌السلام) نزدیک‌تر باشد به تعادل نزدیک‌تر می‌شود. انسان فطری در تعادل است. صادق است و

منطبق با حق است. جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم، فتنه یعنی شرک، طاغوت، بد اخلاقی و شقاوت و ضلالت و غیره. این می شود تعادل سوره. تعادل را از «کنود» و «عادیات» می توان استخراج کرد.

۶- سوره های صافات، مرسلات، ذاریات، نازعات و عادیات با هم می تواند «نظام ولایت» را مطرح کنند و از «تدبیر تا تجمیع» هستند. «ولایت» یعنی جریان ربوبیت و سرپرستی خدا در عالم. شاخصه های از «تدبیر تا تجمیع» در این پنج سوره آمده است. «بلوغ بعثتی» به جریان انداختن ملائکه از عرش تا جامعه می باشد. آن کسی که مبعوث می شود از وظایفش ایجاد این جریان است و شب قدر ایجاد می کند.

۷- از بحث های جالب در سوره بحث علم در قرآن است. «علم»، «خبیر»، «شهید» در سوره وجود دارد. ارتباط این ها با هم و ایجاد شبکه مفهومی سه تایی می کند و این می شود مبنای اختیار در انسان و با «خبیر» و «اختیار» مرتبط می شود. خبیر را به خدا نسبت می دهد و شهید و علم را به انسان نسبت می دهد و ارتباط این سه با نظام عمل که چرخه این سه، نظام تندی و کندی در عمل را ایجاد می کند.

علم به اینکه کنود بودن، بد عاقبتی است و استفاده نکردن از شهید بودن بر کنود بودن خود، فراموشی خبیر بودن خدا است. به واسطه شناخت عمل به وجود می آید آن هم شناخت توحید. علم به این که کنود بودن بد عاقبتی است، تدبیر ایجاد می کند. استفاده کردن از شهید بودن بر کنود بودن، ارزیابی تولید می کند و خبیر بودن خداوند در انسان تدبیر ایجاد می کند. این سه، علم تدبیر آفرین هستند. در قرآن سی واژه در مورد علم داریم اما در اینجا فقط یک سی ام این واژگان آمده که امتزاج این سه و تعلق آن به انسان و خداوند ایجاد جریان جالبی می کند که باعث سرعت در عمل خیر می شود. کتاب مهارتی «علم» را باید با سوره عادیات نوشت.

۸- شیوه های تحصیل «صدور» و تمایز «صفات بروز یافته». این می شود مهارتی «فعل». در شاکیه صفات، بروزات مهم است و شکل صفات اهمیت دارد. اما در تحصیل صفات به آنالیز و تجزیه و تحلیل آنها پرداخته می شود. این می شود معکوس شاکیه صفات. فهم تمایز صفات صدر.

۹- ارتباط وزن عمل و سرعت عمل را می توان در سوره بررسی کرد. همه آیات سوره از حیث حق و وزن عمل قابل بررسی است.

۱۰- خیر در این سوره فطری است. ایجاد جهت در خیر فطری مسیر فرد را تغییر می دهد. مفهوم جهت در سوره با علم معلوم می شود. تمایز شکل یافته منفی و تمایز شکل یافته مثبت در سوره به کنود و عدم کنود تبدیل می شود.

عدم کنود می شود عادیات. شناساندن مفهوم آخرت مقدم بر مفهوم خداوند در هفت سال اول و دوم است، این شناخت ایجاد قوه «خیرشناسی» و «خیرگزینی» می کند. آخرت را در سوره «اذا بعثنا ما فی القبور» می گیریم و «قبور» را قبر می گیریم، یعنی نهفته هر استعدادی، قبر یک توان است. «آخرت» را بعث توان مخفی شده در انسان می گوئیم.

۱۱- تقویت «علم شهودی» انسان. «شهادت» اولین چیزی است که حتی فرد کنود هم دارد. پس این علم عامل توبه می شود. علم شهودی انسان که بر همه اعمال و رفتارش شهید است و می تواند بر ایمانش نیز شهید باشد. این علم پایه است و بر اساس این می توان فهمید که خدا هست. تقویت علم شهودی فرد را به حبّ خیر حقیقی متمایل می کند. انسان می تواند خودش را در دو وضعیت کنود بودن یا غیر کنود بودن ببیند.

۱۲- انسان در هر حالتی طالب «نفع» است ولو به ضرر خود حکم دهد. هیچ گاه انسان از طلب نفع کوتاه نمی آید، حتی زمانی که برای خدا شرک می گیرد فکر می کند نفعی دارد. در اینجا انسان دچار «زینت» می شود و نفع واقعی خود را گم می کند و دچار ظلّ می شود و بعد دچار خطیئه می شود (زل) و در نهایت به هلاکت می رسد (ذل). شکل گیری «حبّ» در انسان از همین گزاره آغاز می شود. انسان فطرتاً تمایل به نفع و طلب منفعت دارد. تمایلی را که زمینه بروز عمل و تحرک در فرد می شود را «حبّ» می گویند. جنس حبّ تمایلی است که ایجاد بستر عمل می کند. تمایلی پایدار و بدون وقفه را «حبّ» می گویند.

۱۳- «فطرت» همان نقطه ادراکی انسان است که نفع خود را خدا می داند. این نقطه ادراکی را «شهید» بودن می گویند. مرتبه ای در انسان است که نفع خودش را فقط در خدا می داند. غیر از فهم خدا هیچ چیزی فطری نیست. وقتی انسان مومن می شود، تازه فطرتش شکوفا می شود. هر چه فرد خداپرست تر باشد، فطری تر می شود.

**استاد اخوت:** برای هفته آینده ان شاء الله حداقل بر روی «الانسان» سوره کار کنید؛ انسان تمایز نیافته.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات